



حدیث مجدد^{۱۴}*

◀ رضا مختاری

(إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا).

عالم بزرگوار و محقق متتبع، مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی (ره) می نویسد:

بین مسلمانان، معروف و مشهور است که خداوند متعال، در اوّل هر قرنی یک نفر را برمی انگیزد تا دین او را رونق دهد و حیاتی دیگر بخشد... و این موضوع از امور مسلم و ثابت و مشهور است و اهل سنت، حدیث آن را [از پیامبر اکرم (ص)] نقل کرده اند. این روایت از طرق شیعه نیز [علاوه بر طرق اهل سنت] راویان بسیار دارد؛ به طوری که بعید است بتوان آن را احصا کرد:

«و روتہ من طرقنا جم غفیر لایکاد یحصی عددها»^۱.

* این مقاله پیش از این در مجله نور علم، شماره دهم (خرداد- تیر ۱۳۶۴)، ص ۱۱۴-۱۲۶ به چاپ رسید که اینک با اصلاحاتی از سوی نویسنده به چاپ می رسد.

۱. نقباء البشر، ج ۱، ص ۴۴۰، پانویشت. مرحوم سید شرف الدین نیز در مقدمه تاسیس الشیعة، پانویشت صفحه ۵، چنین آورده است: «لَعَلَّ أَمْرَ الْمُجَدِّدِينَ ثَابِتٌ مُطَّرٌ جَدِيرٌ بِالتَّصَدِيقِ وَ الإِذْعَانِ».



ولی مرحوم آیه‌الله شهید مطهری سخن دیگری بیان داشته‌اند که چنین است:

قبل از اینکه تحقیق بکنم، باور نمی‌کردم که رسول‌الله (ص) یک همچو جمله‌ای را بیان فرموده باشد. باز هم تحقیق کردم، در تحقیق معلوم شد: اما در طرق شیعه که اساساً این حدیث نیامده است... بعد با کمک یکی از دوستان در ستن ابی داود پیدا کردیم... در بعضی کتب دیگر حدیث اهل تسنن هم هست... از نظر سند، آن کسی که از رسول اکرم (ص) این حدیث را نقل کرده، ابوهریره، همان وضّاع و کذاب معروف است.^۲

گفتار این دو بزرگوار - قدس سرهما - موجب شد که بنده به پژوهشی درباره این حدیث پردازم که حاصل آن، مقاله حاضر است. در آغاز بحث، به کتابهایی از شیعه و سنی - که این روایت را نقل و یا بدان اشارتی کرده‌اند - نظری می‌افکنیم.

الف. ناقلان حدیث از علمای شیعه (ره)

۱. شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ ق) این روایت را بدین صورت از کتاب شرح مشکاة

فاضل طیبی، به نام الکاشف عن حقائق السنن، نقل می‌کند:

... عن رسول الله (ص): إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلِيًّا رَأْسَ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْ

يَجِدُّدَ لَهَا دِينَهَا (رواه أبو داود).^۳

همچنین ایشان، درباره مرحوم کلینی می‌نویسد:

به سبب جلالت شان او، عده‌ای از علمای عامه، مانند ابن اثیر در کتاب

جامع الاصول، وی را از مجددین مذهب امامیه در اوّل قرن چهارم

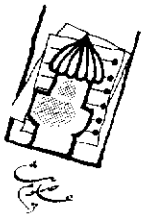
شمرده‌اند.^۴

۲. ده گفتار، ص ۱۱۴؛ نیز ر.ک: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۸؛ اوراق پراکنده،

ص ۱۲۷-۱۳۲.

۳. کشکول، ج ۲، ص ۱۴۱.

۴. وجیزه، ص ۱۷.



۲. مرحوم سید علیخان مدنی (م ۱۲۰۱ق) در سلافة العصر، در شرح حال شیخ بهایی، اشارتی به این حدیث دارد؛ آنجا که می گوید:

فهو علامة البشر و مجدّد دین الأمة علی رأس القرن الحادی عشر. إلیه انتهت ریاسة المذهب و الملة، و به قامت قواطع البراهین و الادلة ...^۵

۳. مرحوم میرزا عبدالله افندی (م حدود ۱۳۴ق) از جامع الاصول ابن اثیر نقل کرده است که سید مرتضی، مروج مذهب امامیه در اوّل قرن پنجم است.^۶

۴. فاضل هندی (ره) (م حدود ۱۳۵ق)، در آغاز رساله چهار آیینته گوید:

اما بعد ... محمد بن الحسن الإصفهانی، معروف به بهاء الدین، می نماید که مروی است از سید کائنات که بر سر هر صد سال عالمی از این امت، دین را تازه می کند؛ یعنی در تقویت دین و ترویج دین اثرهای نمایان از او ظاهر می گردد و سنیان، این روایت را قبول دارند و بر سر هر صد سالی، عالمی از سنیان و عالمی از شیعه نام برده اند، تا دو صد سال قبل از اینکه، بحمدلله تعالی و المنه، که از سنیان احدی تا حال نیامده که نام او را توانند مذکور نمود و از علمای امامیه بوده اند.

و بر سر صد دوازدهم - که هزار و صد و یازده^۷ بوده باشد - تا حال - که هزار و صد و بیست و شش باشد - سوای داعی - که محرّر این اوراق است - احدی از امامیه مذکور و مسموع نمی شود که در تجدید دین مبین کوشیده باشد.^۸

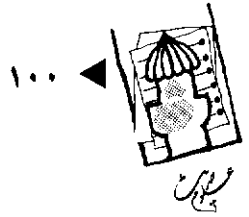
و از داعی، بحمدلله و المنه، اثرهایی نمایان، ظاهر شده که پوشیده و پنهان

۵. بحار الانوار، ج ۱۰۶، ص ۱۰۸، به نقل از سلافة العصر.

۶. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۰.

۷. ظاهراً فاضل هندی مبدأ محاسبه را سال رحلت پیامبر خدا قرار داده است، در حالی که دیگران سال هجرت را مبدأ این محاسبه می دانند و نظر فاضل هندی خلاف ظاهر حدیث است.

۸. بدیهی است که حداقل در دوره صفوی، خدمات هیچ عالمی به پایه خدمات علامه بزرگوار مولا محمدباقر مجلسی - قدس الله نفسه الزکیة، و افاض علی تربته المرحم الربانیة - نمی رسد.



نیست: اما در فروع دین، پس تصانیف و فتاوی داعی، که اکثر مردم را از گمراهی نجات داده و می دهد، زیاده از آن است که در حیّز حدّ و احصا درآید و احدی انکار نمی تواند کرد و اصلاً مذکور و مسموع نشده است که [در] عصری از اعصار سالفه، عالمی از علما از قبیل داعی تمام اوقاتش را مصروف در ترویج شرایع دین نبوی گردانیده باشد.

و اما در اصول، پس به علاوه تصانیف کلامیه، این چهار فصل است که در این رساله نوشته می شود و چهار آئینه است از برای نمایش آیین و دین و آرایش ممالک ایران زمین و دفع آلائش و وساوس شیاطین و شبهات اصناف ملحدین. و احدی از مصنفین و مؤلفین را هیچ یک از آنها به خاطر خطور نکرده و احدی از خرده بینان و موشکافان به هیچ یک فایض نگردیده ...^۹

۵. مرحوم علامه بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ق)، این حدیث را با شرح و توضیح، از جامع الاصول ابن اثیر جزری و شرح مشکاة طیبی، موسوم به الکاشف عن حقائق السنن، نقل می کند.^{۱۰}

۶، ۷ و ۸. ابوعلی حایری^{۱۱} در منتهی المقال، وحید بهبهانی^{۱۲} در تعلیقه اش بر منهج المقال استرآبادی و محقق شوشتری^{۱۳} به نقل از ابن اثیر، اشارتی به این حدیث دارند.

۹. شیخ یوسف بحرانی، صاحب الحدائق الناظرة (م ۱۱۸۶)، در لؤلؤة البحرين

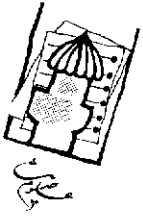
۹. احوال و آثار بهاء الدین محمد اصفهانی مشهور به فاضل هندی، ص ۷۷-۷۸. محب علی اصفهانی در جواب این سخن فاضل هندی گفته است: «اولاً، آنکه فرموده که روایت است بر سر هر صد سالی عالمی به هم می رسد که تجدید دین و تقویت او نماید، این حدیث در طریق اثنا عشریه جایی مذکور نیست و اگر هم مذکور باشد، مجهول خواهد بود» (همان، ص ۹۲).

۱۰. ر. ک: الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۱۲۳-۱۲۷ و ۳۴.

۱۱. به نقل از معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۱۰؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۹۴.

۱۲. به نقل از لؤلؤة البحرين، ص ۳۹۲، پاورقی.

۱۳. مقابس الانوار، ص ۶-۷.



- (ص ۳۹۲) این مطلب را از وجیزه مرحوم شیخ بهایی و غیر آن نقل می کند. ۱۴
۱۰. صاحب روضات الجنات (ج ۶، ص ۱۰۶) به نقل از طیبی و جزری، این حدیث را با شرح و بسط آورده و درج ۲، ص ۹۴ اشاره ای به آن کرده است.
۱۱. محدث متتبع، حاج میراز حسین نوری (م ۱۳۲۰ ق)، در خاتمه مستدرک الوسائل (ج ۳، ص ۵۴۱ و ۵۲۷)، این روایت را به نقل از الفوائد الرجالية تألیف بحر العلوم (ره) آورده است و درج ۳، ص ۵۱۶ نیز اشاره ای به آن دارد.
- ۱۲ و ۱۳. مرحوم مامقانی (ره) در تنقیح المقال (ج ۳، ص ۲۰۲) و محدث قسمی (ره) در الکنی و الالقاب (ج ۳، ص ۱۲۰ - ۱۲۱) این حدیث را با مختصر توضیحی، با واسطه از جزری نقل کرده اند. همچنین در سفینه البحار (ج ۱، ص ۳۳۴) اشاره ای به آن شده است.
۱۴. مرحوم سید شرف الدین، صاحب المراجعات، در مقدمه تأسیس الشیعة (ص ۵) پس از نقل از این حدیث از جامع الاصول و سنن ابی داود می گوید:
- بنابراین، مجدد دین در رأس قرن چهاردهم، میرزای بزرگ شیرازی است. ۱۵
-
۱۴. مرحوم شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرين (ص ۳۹۲) گوید: «و ذکر الشیخ البهائی ... عن ابن الاثیر فی جامع الاصول: انه من خواص الشیعة ان لهم علی رأس کل مائة سنة من یجدد مذهبهم ...»؛ ولی شیخ بهایی (ره) و ابن اثیر این موضوع را از خواص شیعه ندانسته اند.
۱۵. در بسیاری از کتابهای دیگر، این روایت از منابعی که در بالا ذکر شد، آمده یا بدان اشارتی رفته است؛ از جمله: ریحانة الادب (ج ۵، ص ۷۹ و ج ۴، ص ۱۸۴)، منتخب التواریخ (ص ۹۰ - ۹۷)، شهداء الفضیلة (ص ۳۰۸)، وحید بهبهانی (ص ۱۵۲ - ۱۵۵، ج اول)، فردوس التواریخ و ریاض الجنة به نقل از وحید بهبهانی، تقریرات اصول از مرحوم شیخ شهابی (ص ۴۱ و ۵۰، پانوشت)، انتصار سید مرتضی (مقدمه، ص ۳۴ و ۳۵)، زندگینامه علامه مجلسی (ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸)، الروضة البهیة (ج ۵، ص ۲۹۰)، قصص العلماء (ص ۲۰۴ و ۳۹۷)، شیخ آقا بزرگ (ص ۵۸ - ۶۰)، اصول کافی (مقدمه، ص ۲۱)، مقدمه بهجة الآمال علیاری، نقباء البشر (ج ۱، ص ۴۴۰، پاورقی)، هدیة الاحباب (ص ۲۶۷، چاپ امیر کبیر)، مشاهیر دانشمندان اسلام (ج ۴، ص ۱۴۱)، اعیان الشیعة (ج ۸، ص ۲۱۵؛ ج ۹، ص ۱۸۲ و ۲۳۵ و ج ۱۰، ص ۹۹، چاپ ده جلدی)، الفوائد الرضویة (ص ۴۰۴، ۵۰۲ و ۶۵۸)، الکرام البررة (ج ۱، ص ۱۷۲)، معجم رجال الحدیث (ج ۱۴، ص ۲۱۰)، قاموس الرجال (ج ۸، ص ۴۳۹)، اوراق پراکنده (ص ۱۲۷ - ۱۳۲) و یادداشت‌های قزوینی، (ج ۳، ص ۵۷ - ۵۸).



از آنچه گذشت، معلوم شد که مدرک علسی شیعه در نقل این حدیث، سنن ابی داود، جامع الاصول ابن اثیر و شرح مشکاة طیبی است.

ب) ناقلان حدیث از علمای عامه

بسیاری از دانشمندان اهل تسنن هم این حدیث را نقل کرده اند و در میان آنان شهرت فراوانی دارد، به طوری که درباره آن اشعاری سروده اند؛ از جمله سیوطی (م ۹۱۱ ق) در قصیده تحفة المهتدین بأسماء المجددین می گوید:

لقد أتى في خبر مشتهر	رواه كل عالم معتبر
بانه في رأس كل مائه	يبعث ربنا لهذی الأُمَّه
مناً عليها عالماً يجدد	دين الهدى لآته مجتهد
والشرط في ذلك ان تمضى المائة	و هو على حياته بين الفئه
يشار بالعلم إلى مقامه	وينصر السنة في كلامه
و أن يكون جامعاً لكل فن	و أن يعُم علمه أهل الزمن

سیوطی در این قصیده، علاوه بر اینکه مجددین را به نظر خود بر شمرده، خویشتن را هم مجدد دین در اوّل قرن دهم دانسته است:

و هذه تاسعة المثین قد	أتت و لا يخلف ما الهادی وعد
و قد رجوت آتني المجدد	فيها بفضل الله ليس يجحد ^{۱۶}

و به طوری این موضوع را مسلم دانسته است که در ابتدای الجامع الصغیر

می نویسد:

الحمد لله الذى بعث على رأس كل مائة سنة من يجدد لهذه الأمة أمر دينها و

أقام في كل عصر من يحوط هذه الملة بتشييد أركانها و تأييد سنتها و تبينها.

همچنین سیوطی درباره این حدیث، کتابی به نام التنبئة بمن يبعثه الله على رأس



کل مائة نوشته است . وی در آن کتاب می نویسد :

... قد قال جماعة من العلماء، منهم الحافظ ابن عساكر في الحديث الوارد عن النبي (ص): «إن الله يبعث لهذه الأمة من يجدد لها دينها على رأس كل مائة سنة»، إنه على رأس المائة الأولى عمر بن عبدالعزيز
وَمَنْ يصلح أن يعدَّ على رأس الثلاثمائة الإمام ابو جعفر محمد بن جرير الطبري .
وعجبت كيف لم يعدوه وهو اجل من ابن شريح و اوسع علوماً ... ١٧ .
اینک مدارک روایت در کتب عامه را ذکر می کنیم :

۱ . سنن ابی داود (ج ۴ ، ص ۱۰۹ ، ح ۴۲۹۱ ، چاپ چهار جلدی و ج ۲ ، ص ۲۰۹ ، دو جلدی) :

حدثنا سليمان بن داود المهري، اخبرنا ابن وهب، اخبرني سعيد بن ابي ايوب، عن شراحيل بن يزيد المعافري، عن ابي علقمة، عن ابي هريرة فيما اعلم^{١٨} عن رسول الله (ص) قال: «ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها». قال ابو داود: «رواه عبدالرحمن بن شريح الاسكندراني لم يجز به شراحيل» .

۲ . جامع الاصول (ج ۱۲ ، ص ۶۳ ، ح ۸۸۴۱) :

ابو هريرة: ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة ... اخرجہ ابو داود .

۳ . المستدرک علی الصحیحین (ج ۴ ، ص ۵۶۷ و ۵۶۸) ، ح ۸۵۹۲ - ۸۵۹۳ ، چاپ بیروت) :

حدثنا ابو العباس محمد بن يعقوب، حدثنا الربيع بن سليمان بن كامل المرادي،

۱۷ . عبقات الانوار، حديث غدیر، ج ۱ ، ص ۳۶ ؛ فیض القدير فیما یتعلق بحديث الغدير، محدث قمی، ص ۳۹۸ .

۱۸ . «ای فی جمله ما اعلم، یجوز بضم الميم حکایة عن قول ابي هريره و یفتحها ماضياً من الإعلام حکایة عن فعله» (کشکول، شیخ بهایی، ج ۲ ، ص ۱۴۰) .



حدثنا عبد الله بن وهب، أخبرني سعيد بن أبي أيوب، عن شرحبيل [شراحيل؟] بن يزيد، عن أبي علقمة، عن أبي هريرة (ره) ولا أعلمه إلا عن رسول الله (ص): «إن الله يبعث إلى هذه الأمة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها»^{١٩}.

ذهبی نیز در تلخیص المستدرک، این روایت را نقل کرده است.

٤ . طبرانی در المعجم الأوسط (ج ٧، ص ٢٧١ - ٢٧٢، شماره ٤٥٢٣):

حدثنا محمد بن زريق بن جامع، قال: حدثنا عمرو بن سواء السرحي، قال:

حدثنا ابن وهب، قال: أخبرني سعيد بن أبي أيوب، عن شراحيل بن يزيد المعافري، عن أبي طلحة، عن أبي هريرة، عن رسول الله (ص)، قال: «إن الله يبعث ...».

١٩ . حاكم نیشابوری این ماجرا را نیز در مستدرک، ج ٤، ص ٥٦٨ نقل کرده است:

فسمعت الاستاد أبا الوليد (ره) يقول: كنت في مجلس أبي العباس بن شريح، إذ قام إليه شيخ يمدحه. فسمعت يقول: حدثنا أبو الطاهر الخولاني، حدثنا عبد الله بن وهب، أخبرني سعيد بن أبي أيوب، عن شرحبيل بن يزيد، عن أبي علقمة، عن أبي هريرة (ره)، أن رسول الله (ص) قال: «إن الله يبعث على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها». فأبشر أيها القاضي، فإن الله بعث على رأس المائة عمر بن عبدالعزيز وبعث على رأس المائتين محمد بن إدريس الشافعي وأنت على رأس الثلاث مائة أنشأ يقول:

اثنان قد مضيا و بورك فيهما
عمر الخليفة ثم خلف السؤدد
الشافعي الابطحي محمد
إرث النبوة و ابن عم محمد
أبشر أبا العباس إنك ثالث
من بعدهم سقياً لتربة أحمد

قال: فصاح القاضي أبو العباس (ره) بالبكاء وقال: قد نعى إلى نفسي هذا الشيخ، فحدثني جماعة من أصحابي أنهم حضروا مجلس الشيخ الإمام أبي الطيب سهل بن محمد بن سليمان، و جرى ذكر هذه الحكاية فحكوها عني بحضرة و في المجلس أبو عمرو البسطامي الفقيه الأرجائي. فأنشأ أبو عمرو في الوقت:

والرابع المشهور سهل محمد
اضحى إماماً عند كل موحد
ياؤى إليه المسلمون بأسرهم
في العلم إن خرجوا فنعم مؤيد
لا زال فيما بيننا شيخ الورى
للمذهب المختار خير مجدد
فسالت الفقيه أبا عمرو في مجلسي فأنشدنيها.



۵ . خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح (ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۲۴۷):

و عنه [عن أبي هريرة] فيما اعلم عن رسول الله (ص) ... رواه أبو داود.

۶ . ابن عدی در الکامل فی ضعفاء الرجال (ج ۱، ص ۱۱۴):

انبأنا محمد بن هارون بن حسان و محمد بن علی بن الحسین، قال: حدثنا احمد بن عبدالرحمن بن وهب، قالوا: انبأنا ابن وهب، حدثني سعيد بن أبي أيوب، عن شراحيل بن يزيد المعافري، عن أبي علقمة، عن أبي هريرة، فيما اعلم عن رسول الله (ص) ...

۷ . عجلونی در کشف الخفاء (ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۷۴۰):

... رواه أبو داود عن أبي هريرة، عن رسول الله (ص) و أخرجه الطبرانی في الاوسط عنه أيضاً بسند رجاله ثقات . و أخرجه الحاكم من حديث ابن وهب و صححه ...

۸ . ابن کثیر در البداية و النهاية (ج ۹، ص ۲۰۷؛ ج ۱۰، ص ۲۵۳):

وقد ذكرنا في دلائل النبوة الحديث الذي رواه أبو داود في سننه ...

كان يقول احمد في الحديث الذي رواه أبو داود من طريق عبد الله بن وهب، عن ...

۹ . سیوطی در جمع الجوامع (ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۵۵۴۱ و ۵۱۶۹) و الدر المنثور

(ج ۱، ص ۷۶۸) و الجامع الصغير (ص ۷۴، حرف همزه)، این حدیث را از سنن ابی داود، مستدرک حاکم و معرفة السنن و الآثار از بیهقی نقل کرده و افزوده است که همه از ابو هریره نقل کرده اند. علاوه بر این منابع، در کتابهای دیگری از عامه، بدون اشاره به مآخذ یا با اشاره به اخذ از مآخذ فوق، نیز این حدیث نقل شده است؛ از جمله: الدر المنتشرة في الاحاديث المشتهرة، از سیوطی (ص ۱۰۶، ح ۱۰۳۹)؛ السراج المنير في شرح الجامع الصغير، از عزیزی (ج ۱، ص ۴۱۱)؛ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری (ج ۱۳، ص ۲۹۵، ذیل حدیث ۷۳۱۲)؛ اعلام الموقعین (ج ۴، ص ۲۷۰)؛ تفسیر کشف الاسرار (ج ۳، ص ۱۳۹).

افزون بر اینها، در پاره ای از دیگر منابع اهل سنت نقل شده است که در موسوعة



اطراف الحدیث النبوی (ج ۳، ص ۲۱۱)، مفتاح کنوز السنة (ص ۱۹۸) و المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی (ج ۱، ص ۳۲۴) به آنها اشاره شده است.

از آنچه گذشت، مسلم شد که منبع اصلی و اولی این حدیث سنن ابی داود، المعجم الأوسط از طبرانی، الكامل فی ضعفاء الرجال از ابن عدی و المستدرک علی الصحیحین از حاکم نیشابوری است و دیگران از این منابع نقل کرده اند و رجال حدیث در این چهار کتاب از عبدالله بن وهب تا ابوهریره (یعنی پنج نفر از رجال سند) مشترک و متحدند. بنابراین، این حدیث از طرق شیعه ابدأ نقل نشده است و همه طریقها در آثار اهل سنت به ابوهریره منتهی می شود.

سند حدیث

اکنون حدیث را از نظر سند و سپس از لحاظ تطبیق آن با واقع و تاریخ، بررسی می کنیم.

سند این حدیث، به نظر بسیاری از علمای عامه صحیح است؛ چنانکه مرحوم سید شرف الدین^{۲۰} و سیوطی^{۲۱} و برخی دیگر^{۲۲} به این موضوع تصریح کرده اند؛ ولی خبری که تنها راوی اش ابوهریره است، چگونه می توان آن را صحیح دانست؟

برای پی بردن به درستی یا نادرستی حدیث مجدد، کافی است که شخصیت ناقل حدیث را بشناسیم. لذا ما در اینجا به معرفی شخصیت ابوهریره اکتفا می کنیم و نیازی نمی بینیم که وثاقت بقیه رجال حدیث را بررسی کنیم؛ زیرا وجود او در سند برای بی اعتبار شدن حدیث کافی است.

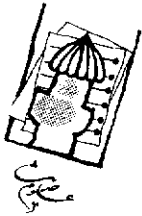
سخن درباره ابوهریره^{۲۳} و احادیثش بسیار است. برخی از دانشمندان بزرگ در

۲۰. ایشان فرموده اند: «بسنده صحیح عند القوم» (مقدمه تاسیس الشیعة، ص ۵-۶، پاورقی).

۲۱. ر. ک: الجامع الصغیر، ص ۴۷.

۲۲. ر. ک: فیض القدر، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۱۲۳-۱۲۵.

۲۳. مطالبی که درباره ابوهریره آورده ایم، از کتابهای دانشمندان اهل سنت است.



این زمینه، جداگانه کتاب نوشته و به طور مبسوط به بررسی همه جانبه زندگی و روایات وی پرداخته اند.^{۲۴} در این مقاله، ما به اشاره ای کوتاه و نظری گذرا اکتفا می کنیم.

در نام و نسب ابوهریره، اختلاف است. «ابوهریره»^{۲۵} کنیه اوست. درباره علت شهرت وی به این کنیه نوشته اند که وی گریه کوچکی داشت که معمولاً دنبالش بود. روزی پیامبر اکرم (ص) او را دید که گریه اش را در آستین جامه خود جای داده است و به همراه دارد و بدین سبب به او فرمود: «یا اباهریره». وی، از آن پس، به ابوهریره شهرت یافت.^{۲۶}

او در سال هفتم هجرت، پس از فتح خیبر، درحالی که بیش از سی سال از عمرش می گذشت، اسلام آورد و در سال ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ هجری در حدود هشتاد سالگی درگذشت و در قبرستان بقیع مدینه دفن شد.^{۲۷} وی قدرت خواندن و نوشتن نداشت و تا آخر عمر بی سواد بود. از خود او نقل شده:

من فقیری بودم و برای پر کردن شکم و رهایی از فقر و گرسنگی مسلمان شدم.^{۲۸}

بنابراین، او تنها سه سال، با حالت مسلمانی پیامبر را درک کرده و تازه در تمام این مدت هم، مصاحب و همراه پیامبر اسلام (ص) نبوده است. مؤلف کتاب *شیخ المضیره* اثبات کرده است که ابوهریره بیش از یک سال و نه ماه، مصاحب رسول خدا (ص) را

۲۴. از جمله مرحوم سید شرف الدین (قدس سره) نویسنده اثر ارزنده ابوهریره، و ابوریحی از علمای اهل تسنن، مؤلف *شیخ المضیره*.

۲۵. *هریره*، مصفره (گریه) است.

۲۶. *شیخ المضیره*، ص ۴۳.

۲۷. *شیخ المضیره*، ص ۳۹، ۴۵، ۲۶۳-۲۶۴؛ مقدمه *مرآة العقول*، ج ۱، ص ۳۶؛ *اضواء علی السنّة المحمدية*، ص ۲۱۸.

۲۸. *فتح الباری*، ج ۱۳، ص ۲۷۱-۲۷۲، به نقل از *شیخ المضیره*، ص ۴۸؛ *اضواء علی السنّة المحمدية*، ص ۱۹۷.



درک نکرده است.^{۲۹} با این همه، هیچ یک از صحابه به اندازه وی از پیغمبر اکرم (ص) حدیث نقل نکرده اند! «کثرت روایات او بدان حد بود که مردم را به شک می انداخت و برخی اوقات از او می پرسیدند: ای ابوهریره، این جمله را هم از رسول خدا شنیدی؟ و وی مجبور می شد حقیقت را اظهار کند و لذا می گفت: نه، این از کیسه ابوهریره است!»^{۳۰} همچنین از او نقل شده است:

حفظت من رسول الله خمسة اجربة، فاخرجت منها جرابين و لو اخرجت الثالث لرجمتوني بالحجارة؛

از پیامبر پنج انبان حدیث حفظ کرده ام و دو تا از آنها را برای مردم گفته ام. اگر سومی را هم اظهار کنم، سنگبارانم خواهید کرد!
رُبَّ كَيْسٍ عِنْدَ أَبِي هُرَيْرَةَ لَمْ يَفْتَحْهُ؛^{۳۱}

چه بسیار کیسه های حدیث نزد ابوهریره است که آنها را نگشوده است!
از این رو، برخی از دانشمندان عامه نیز احادیث او را نپذیرفته و مطرود دانسته اند و بعضی گفته اند:

ابو هریره مدخول عند شیوختنا غیر مرضی الروایة.^{۳۲}

حتی از ابو حنیفه نقل شده است:

صحابه همه عادل اند، مگر چند نفر؛ از جمله ابوهریره و انس بن مالک.^{۳۳}

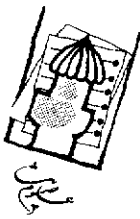
۲۹. شیخ المضیره، ص ۶۸ و ۱۲۴؛ أضواء علی السنّة المحمدیة، ص ۲۰۰. بنابراین آنچه در بخش اعلام المنجد (ص ۱۹، چاپ هفتم) آمده مبنی بر اینکه ابوهریره مدتی طولانی ملازم پیامبر بوده (لازم النبی مدّة طویلة)، صحیح نیست.

۳۰. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۰۴۸، ح ۵۰۴۰، کتاب النفقات، باب دوم.

۳۱. شیخ المضیره، ص ۲۲۱.

۳۲. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶، چاپ چهارجلدی؛ أضواء علی السنّة المحمدیة، ص ۲۰۶.

۳۳. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶، چاپ چهارجلدی؛ أضواء علی السنّة المحمدیة، ص ۲۰۶.



ابو هریره که به اعتراف خودش «برای پر کردن شکم اسلام آورد»، بعدها برای رسیدن به مال و ریاست دنیا، یکی از اعضای جعل حدیث در دستگاه معاویه، بر ضد مولا امیرالمؤمنین علی (ع)^{۳۴} گردید و روایات دروغین فراوانی را از قول پیامبر (ص) در مذمت حضرت علی (ع) جعل کرد. یکی از روایات مجعول وی را ابن ابی الحدید معتزلی چنین نقل کرده است:

در سال صلح حضرت امام حسن (ع)، هنگامی که ابوهریره همراه معاویه به عراق آمد، به مسجد کوفه وارد شد و وقتی که مشاهده کرد افراد بسیاری به استقبال او آمده اند، دو زانو نشست و پس از آنکه چند مرتبه دستش را بر سر بی موی خود زد، گفت: ای مردم عراق، آیا می پندارید که من بر خدا و رسول (ص) دروغ می بندم و خود را به آتش دوزخ گرفتار می کنم؟ سوگند به خدا! از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هر پیامبری را حرمی است و حرم من در مدینه، مابین کوه «عیر» تا کوه «ثور» است. هر کس در حرم حوادث خطرناک پدید آورد و آشوب به راه اندازد، لعنت خدا و سلائکه و مردم بر او باد! او افزود: خدای را گواه می گیرم که علی در این حرم فتنه در انداخت! هنگامی که گزارش این ماجرا به گوش معاویه رسید، او را احترام و اکرام کرد و حکومت مدینه را بدو سپرد.^{۳۵}

همین دانشمند بزرگ اهل تسنن، از حضرت علی (ع) روایت می کند که فرمود:

الا ان اکذب الناس - او قال اکذب الاحياء - علی رسول الله ابو هریره اللؤسی.^{۳۶}

البته وضاعین حدیث بسیاریند و جعل روایت در میان اهل تسنن، بازاری گرم داشته

۳۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۸، چاپ چهار جلدی.

۳۵. همان، ص ۳۵۹، چاپ چهار جلدی. در پایان جلد سوم نقش عایشه در تاریخ اسلام، توضیحات ارزنده ای درباره جعلی بودن این حدیث و تلاشی که برخی برای صحیح جلوه دادن آن کرده اند، آمده است.

۳۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۵۹.



است. محقق توانمند، مرحوم علامه امینی (ره) در کتاب بسیار ارزشمند الغدير حدود هفتصد تن از آنان را نام برده است.^{۳۷}

مضمون حدیث

پیش تر اشاره شد که ابتدا اهل سنت، این روایت را شرح و تبیین کرده اند و کم کم این امر به آثار شیعی سرایت کرده است. ابن اثیر جزری می گوید:

کلمه «من» در روایت مخصوص یک نفر نیست؛ بلکه عمومیت دارد. از سوی دیگر اختصاص به فقها هم ندارد؛ گو اینکه سهم بزرگی در احیای دین دارند، ولی اولی الامر، سلاطین، اصحاب حدیث، قرآء و زهاد نیز در این امر سهیم اند.^{۳۸}

ابن اثیر پس از این مطلب، مجدد دین برخاسته از این گروهها را برمی شمرد که برخی از آنان نه تنها مجدد دین نبوده اند، بلکه از بزرگ ترین مخربین آن به شمار می آیند. جزری ادامه می دهد:

در اوّل قرن دوم، از اولوا الامر، عمر بن عبدالعزیز، و از فقها محمد بن علی الباقر [ع] و قاسم بن محمد بن ابی بکر و سالم بن عبدالله بن عمر و حسن بصری و محمد بن سیرین و ... و از قرآء ابن کثیر و از محدثین ابن شهاب زهری و ... مجدد دین بوده اند.

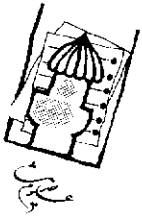
و در اوّل قرن سوم، از اولوا الامر مامون^{۳۹} و از امامیه علی بن موسی الرضا [ع] ... و لؤلؤی از اصحاب ابوحنیفه و اشهب از اصحاب مالک ... و از قرآء یعقوب حضرمی و از محدثین، یحیی بن معاذ و از زهاد معروف کرخی مجدد بوده اند.

و در ابتدای قرن چهارم، از اولوا الامر مقتدر بالله ... و از فقها ابو جعفر رازی امامی

۳۷. ر. ک: الغدير، ج ۵، ص ۲۷۵-۲۰۹.

۳۸. جامع الاصول، ج ۱۲، ص ۶۳.

۳۹. مصحح جامع الاصول هنگامی که به اینجا می رسد، در پاورقی می نویسد: «لقد كان المأمون شرّ مفسدٍ للدين والدنيا».



[کلینی] ... و در آغاز قرن پنجم، از اولوالامر قادر بالله و از فقها سید مرتضی و ...^{۴۰}

پس از ابن اثیر، علمای شیعه و اهل سنت، دنباله این حساب را گرفته اند. برخی از دانشوران شیعه چنین گفته اند:

در اوّل قرن ششم، از علما ابن شهر آشوب مازندرانی و به گفته برخی طبرسی

صاحب مجمع البیان، و از شاهان، سلطان سنجر سلجوقی؛

در اوّل قرن هفتم، از علما، خواجه نصیرالدین طوسی و به قول بعضی ابن

ادریس حلّی، صاحب سرائر و از شاهان، هلاکوخان مغول؛

در اوّل سده هشتم، علامه حلّی و سلطان محمد خداپنده، از ملوک مغول؛

در آغاز سده نهم، شهید اوّل و به قول برخی ابن فهد حلّی، و امیر تیمور گورکانی؛

در ابتدای قرن دهم، محقق کرکی و شاه اسماعیل صفوی؛

در اوّل قرن یازدهم، شیخ بهایی و شاه عباس صفوی؛

در اوّل قرن دوازدهم، علامه مجلسی، صاحب بحار^{۴۱} و نادرشاه افشار؛

در اوّل قرن سیزدهم، وحید بهبهانی^{۴۲} و به قول برخی، شیخ حسین آل

عصفور^{۴۳} و فتحعلی شاه قاجار؛

در آغاز سده چهاردهم، میرزای بزرگ شیرازی.^{۴۴}

۴۰. جامع الاصول، ج ۱۲، ص ۲۱۸-۲۲۳.

۴۱. صاحب نُخبه در این باره چنین سروده است:

والمجلسی ابن تقی باقر له بحار کُلّها جواهر
مجدّد المذهب بالوجه الاتم و عدّ عمراً قبضه «حزن و غم»

۴۲. بروجردی در نُخبه در بیت زیر به همین موضوع اشاره دارد:

والبهبهانی معلم البشر مجدّد المذهب فی الثانی عشر

۴۳. شهداء الفضیلة، ص ۳۰۸؛ شهیدان راه فضیلت، ص ۴۵۶.

۴۴. منتخب التواریخ، ص ۹۰-۹۷؛ المآثر والآثار، ص ۱۳۸؛ تکملة نجوم السماء، ح ۲، ص

۱۴۹، ۲۴۷-۲۴۸؛ مشاهیر دانشمندان اسلام، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۴۲، پاورقی؛ زندگینامه

علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۶۶.



مضمون این حدیث از چند جهت مورد اشکال است: اولاً، به راستی آیا می توان گفت که این دین تاکنون سیزده بار، تجدید شده است؟ تجدید دین، یعنی اجرای احکام اسلام در جامعه و لا اقل در جامعه مسلمین؛ آیا تاکنون چنین بوده است؟ خدمت فرهنگی و علمی به اسلام، غیر از تجدید آن است. ظهور یک عالم بزرگوار و محقق، غیر از اصلاح جامعه و مسلمانان است.^{۴۵}

بنابراین، برخلاف پندار سیوطی، با نوشتن چند کتاب، کسی را نمی توان مجدد دین نامید.

ثانیاً، آیا همان طور که ابن اثیر جزری گفته، مأمون الرشید، مقتدر و قادر بالله اسلام را تجدید کرده اند؟!

ثالثاً، روی این حساب، به شخصیت‌هایی مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلی، شهید ثانی، صاحب جواهر، شیخ انصاری، آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری و میرزای کوچک شیرازی (ره)، از شمار مجددین خارج خواهند بود؛ به دلیل اینکه در وسط قرن واقع شده اند.

رابعاً، سالهای زندگی بسیاری از کسانی هم که مجدد قلمداد شده اند، با اوّل قرن‌ها تطبیق نمی کند؛^{۴۶} مثلاً ابن شهر آشوب مازندرانی متولد حدود ۴۸۸ق، یا ۴۸۹ق، و متوفای ۵۸۸ق است، و نمی توان او را مجدد اوّل سده ششم شمرد. نیز شهید اوّل (م ۷۸۶ق) در اوّل قرن نهم اصلاً در قید حیات نبوده است. همچنین به قول استاد شهید آیه الله مطهری (ره) خواجه طوسی را نمی توان مجدد آغاز سده هفتم به حساب آورد؛ زیرا تولد خواجه در اوّل قرن هفتم (۵۹۷ق) و ظهور و نبوغش در نیمه قرن هفتم و

۴۵. ر.ک: ده گفتار، ص ۱۱۷ و بررسی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۸-۹.

۴۶. مؤلف زندگینامه علامه مجلسی در این کتاب (ج ۱، ص ۲۴۷)، گویا برای دفع این اشکال می نویسد: «برخی از روایات کلمه «راس» را ندارد؛ ولی ما هرچه در کتابهای مربوط تفحص کردیم، حدیث را بدین صورت نیافتیم و در تمام مأخذی که سابقاً یاد شد، لفظ «راس» در متن روایت وجود دارد.



وفاتش در نیمه دوم آن قرن، یعنی سال ۶۷۲ ق، بوده است. ۴۷.

علاوه بر اینها، چنان که می دانیم، سابقاً در بین عامّه، مرسوم بوده است که برای ستایش یا نکوهش شخصی یا منطقه و شهری، حدیثی جعل می شده است و مردم هم می پذیرفته اند. از این رو، در روایاتی از این قبیل، دقت و توجه و بررسی عمیق باید صورت پذیرد. اینک به چند نمونه از این روایات - که بی شباهت به حدیث مورد بحث نیستند و بعضی از دانشمندان اهل سنت به مجعول بودن آنها تصریح کرده اند - اشاره می کنیم.

از قول پیامبر اکرم درباره ابو حنیفه آورده اند:

۱. سیاتی من بعدی رجل یقال له: النعمان بن ثابت و یکنی ابا حنیفة لیحییَن دین الله و سنتی علی یدیه.

۲. إن فی امتی رجلاً اسمه النعمان و کنیته ابوحنیفة. هو سراج امتی، هو سراج امتی، هو سراج امتی.

۳. یكون فی امتی رجل یقال له: النعمان، یکنی ابا حنیفة، یجدد الله سنتی علی یدیه.

۴. سیاتی رجل من بعدی یقال له: النعمان بن ثابت و یکنی ابا حنیفة، یحیی دین الله و سنتی علی یدیه. ۴۸.

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که اگر چنین حدیثی از پیامبر (ص) صادر شده بود، از آنجا که نسبتاً موضوعی مهم است، در اخبار خاندان وحی یا سایر صحابه - که در بسیاری از مسائل جزئی، دهها حدیث از آنان رسیده است - اثری از آن دیده می شد؛ و اذلیس فلیس.

روشن است که مورد بحث ما، فقط این حدیث با همه قیود و خصوصیات آن است و الا روایاتی بدین مضمون که «هر زمان کسانی هستند که دین را از تاویل و تفسیر منحرفان حفظ می کنند و پیرایه ها را از آن می زدایند»، در کتابهای روایی آمده است.

۴۷. ده گفتار، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۴۸. الغدیر، ج ۵، ص ۲۷۷ - ۲۷۸.